سقراط خراسان

یوسفی اشکوری، حسن

حسن یوسفى اشکورى استاد محمد تقى شریعتى مزینانى، که به گفته استاد حکیمى«سقراط خراسان»بود 1 در گذشت و جمله آگاهان، دانشمندان، نویسندگان، مبارزان قدیم و جدید مسلمان و به ویژه تمام شاگردانى که مستقیما از بیان و قلم و شخصیت معنوى، اخلاقى و علمى استاد بهره گرفته و خود را فرزند روحانى و وامدار او مى‏دانند، اندوهگینانه به سوگ نشستند.

بى گمان استاد شریعتى-که بر آمده از فرهنگ اسلامى کهن دینى سرزمین ما و نیز آشنا با علوم و فرهنگ اجتماعى و سیاسى جدید بود-داراى چنان جامعیتى بود که به حق، مى‏توان وى را از شمار مردان خود ساخته و صاحب دو فرهنگ و«واسطة العقد»نسل قدیم و جدید مسلمان عصر ما دانست.از این رو استاد در عرصه‏هاى متنوع پیکارهاى فکرى-اجتماعى زمانه حضور فعال داشته و در حد خود بالاترین تأثیر را در اندیشه و تربیت نسل معاصر خویش و سیر نو گرایى اسلامى ایران بر جاى نهاده است.بدیهى است که اگر استاد شریعتى داراى چنین کمال و جامعیتى نبود، هرگز قادر نبود اصالت فرهنگ دیرین و جوهر پالایش یافته آن را به نسل امروز، که در جستجوى قطره آبى زلال و جوشیده از چشمه‏هاى ایمان الهى و توحیدى و خودى له‏له مى‏زند، بنمایاند و حق جویان را سیراب و کامیاب سازد.

این است که، به گمان من، در شناخت و تحلیل کسانى چون استاد، پیش از آنکه به زندگى شخص و حتى به جزئیات آثار علمى و آراى تخصصى‏اش توجه شود، باید به نقش تاریخى و جایگاه تاریخى‏اش توجه کرد، تا جامعیت و اهمیت رسالت تاریخى او و چگونگى انجام این رسالت کاملا آشکار گردد.

مى‏دانیم که سده سیزدهم هجرى(نوزدهم میلادى)به لحاظ علمى، اجتماعى، فرهنگى و حتى اخلاقى منحطترین قرن براى مسلمانان است.

شگفت است که در این سده ظاهرا تعداد دانشمندان، محققان، نویسندگان و کارهاى علمى در رشته‏هاى مختلف علوم مانند ادبیات، حدیث، کلام، اصول و فقه بسیار است و حتى در برخى از زمینه‏ها حجم آثار پدید آمده از سده‏هاى پیشین افزون است اما غالب این آثار و تألیف‏ها، تحشیه و تعلیقه و شرح بر متون کهن و عمدتا تکرارهاى زاید و تهى از ابداع و نوآوریهاى جدى بوده است.بدین روى، رشد و تعالى علمى و فرهنگى شایسته‏اى پدید نیامد.

در چنین فضایى که از یک سو انحطاط فرهنگى و علمى و سیاسى بر جوامع مسلمان سایه انداخته بود و بیشتر دانشمندان و عالمان دین به بحث‏هاى نوعا ذهنى و کارهاى شبه علمى سرگرم بودند و از دیگر سو دنیاى مغرب زمین به اوج تمدن و تکنولوژى عظیم و تحولات متنوع فرهنگى و سیاسى و اجتماعى‏اش نزدیک مى‏شد، پس از قرنها سکوت و سکون، عالم آگاه و انقلابى اندیش، «سید جمال الدین اسد آبادى» (1254-1314 ه ق)فریاد آزادى و آگاهى سر داد و مسلمانان را به تجدید حیات دینى-اجتماعى از طریق «بازگشت به قرآن»، و تکیه بر ایمان زلال نخستین فرا خواند.

در سالهاى آغازین قرن چهاردهم هجرى، جوانمردانى نداى رهایى بخش سید را پاسخ گفتند و بدین ترتیب حرکتهاى فکرى و سیاسى و اجتماعى در تمام پهنه عالم اسلام آغاز شد.از آنجا که سید با اصول فکرى و مبانى آموزشى خود مانند 1-بازگشت به قرآن 2 ، 2-خرافه زدایى از ساحت دین 3-تزکیه «عقول»، و:«نفوس»مسلمانان 4-نقد معارف موجود اسلامى(ادبیات، کلام، فقه و اصول 3 )5-وحدت عملى مسلمانان در برابر بیگانه 6-ستیزه با استعمار و فرهنگ استعمارى فرنگى 4 7-استقرار سیاست بر اساس دیانت 8-بهره‏جویى از علوم و فنون جدید 5 9-نفى و طرد استبداد و جایگزینى نظام اسلامى برآمده از بیعت و شورا 6 10-هویت بخشیدن به مسلمانان مجذوب یا مرعوب هم با کهنه گرایى و سنت پرستى به مبارزه برخاست و هم با غرب زدگى درگیر گشت و لذا از هر دو سو مورد هجوم واقع شد و انواع تهمت‏ها را به جان خرید چنان که خود دردمندانه مى‏گوید:«طایفه انگریزیه روسم مى‏خوانند و فرقه اسلامیم مجوسم مى‏دانند... 7 » پیروان سید جمال نیز کم و بیش به چنین سرنوشتى دچار شدند.

با این همه، حرکت بیدارى و بیدادگرى ادامه یافت.در سرتاسر سده چهاردهم متفکرانى چون شیخ محمد عبده(1266-1323 ق)در مصر، ابن بادیس(1305-1359 ق)در الجزایر.جمال الدین قاسمى(1283-1323 ق)در سوریه، اقبال لاهورى(1289-1357 ق)در شبه قاره هند، محمد حسین غروى نائینى(1277-1355 ق)در عراق و ایران و دهها تن چون اینان با الهام از شخصیت و افکار سید جمال در عرصه‏هاى اندیشه و عمل، علیه جهل و استعمار و استبداد، و به قصد تجدید بناى ساختمان فرسوده اسلامى، حرکت کاملا تازه‏اى را آغاز کردند.

هر چند، به دلایلى، حرکت نوگرایى و اصلاح فکر دینى، در جهان شیعى و عمدتا ایران، دیرتر آغاز گشت و اندکى پس از آغاز نیز از حرکت باز ایستاد، اما در نیمه دوم سده چهاردهم، این نهضت بار دیگر در ایران رو به رشد نهاد و با شتاب فراوان تعمیق یافت و در طول چند دهه به یک حرکت ایدئولوژیک و انقلابى بدل گشت که ثمره مستقیم آن پدیده انقلاب اسلامى ایران است.

بدیهى است که انقلاب اسلامى ایران، مانند تمام انقلابهاى اجتماعى دیگر، یکباره و بى مقدمه آغاز نشد بلکه، بنا به سنت الهى حاکم بر تحولات اجتماعى، طلایه دارانى که پیشتازان فکرى و زمینه سازان تغییر عقول و نفوس مردم ایران به ویژه نسل جوان بودند، چون شمعى و یا چراغى راه پر مخاطره مبارزه و انقلاب را روشن کرده و آموزگاران اندیشه و ایثار و انقلاب شدند.

در چنین مجموعه و در راستاى چنین حرکت و تحلیل تاریخى است که باید نقش اجتماعى-دینى و انقلابى استاد شریعتى را بازشناخت.

شریعتى هشتاد سال زیست و حدود پنجاه سال (یعنى تمام نیمه دوم سده چهاردهم)، در حساس‏ترین مقطع تاریخ حرکت اسلامى ایران، در متن پیکار و جهاد اسلامى نوگرایان مسلمان، حضور فعال و تعیین کننده داشت.او، به دلیل اینکه پرورش یافته فرهنگ کلاسیک اسلامى و آشنا به علوم متداول اسلامى بود و خود نیز از تبار عالمان دین و از تیره مردان علم و ادب و فقه و فلسفه به شمار مى‏آمد، یادگارى از پیشینیان رجال علم و حکمت بود، اما وى هرگز به آنچه که در حوزه‏هاى دینى آموخته بود بسنده نکرد و مانند بسیارى دیگر از هم کسوتانش به شرح و بسط و تکرار آثار و آراى گذشتگان مشغول نگشت، بلکه خویشتن را در فضاى علمى و فکرى روزگارش قرار داد و با مقتضیات زمان و نیازهاى واقعى مردمانى که بشدت به معلمانى هوشمند و درد آشنا و عالم نیاز داشتند، آشنا شد.از این رو به گفته فرزندش دکتر شریعتى«سنت شکنى کرد» 8 و به جاى پرداختن به کارهاى معمولى یک عالم دین، به صحنه آمد و با خود قرآن، اسلام، ایمان و جهاد را به صحنه آورد و جهادش را در ادامه راه مصلحان دین گذشته، بخصوص بنیاد گذار و سلسله جنبان این نهضت سید جمال، آغاز کرد و«چه‏ها کشید تا توانست از این مرداب زندگى، عمر را هم با علم و عشق و جهاد بگذراند و دامن تر نکند» 9 او از یک سو معلمى را در مدارس جدید، به عنوان یک مسئولیت پیامبرانه و به قصد دستگیرى جوانان در محاصره الحاد فلسفى و اجتماعى و علمى، برگزید و از دیگر سو سخنرانیهاى بیدار گرانه‏اش را در مدارس و مساجد، و حتى در خانه‏ها، آغاز کرد.اما به این دو اکتفا نکرد، «کانون نشر حقایق اسلامى»را سال 1323 شمسى که در آن روزگار کاملا بدیع و نو بود، در مشهد بنیاد نهاد و در آن به ترویج ایمان کهن در قالب و بیان جدید که اصطلاحا نوگرایى اسلامى نام گرفته است، پرداخت و انبوه جوانان مشتاق را در آن کانون گرد آورد.

در کنار این تلاشها قلم را نیز به یارى طلبید و با نثرى بى تکلف و ساده و قابل درک براى همه، از جمله جوانان، به انتقال مفاهیم اسلامى دینى به اذهان مخاطبان جوان خود همت گماشت.

در این راستا، منبع اصلى الهام بخش اندیشه‏هاى دینى‏اش، «قرآن»و«نهج البلاغه»بود ممکن است در شرایط کنونى جامعه ما، اهمیت این گرایش و توجه به قرآن و نهج البلاغه کاملا فهم نگردد اما با توجه به فضاى مذهبى حاکم بر پنجاه سال قبل ایران، ارزش و اعتبار تکیه استاد به دو کتاب مذکور قابل درک خواهد بود.

اساسا قرآن، که تنها و نخستین منبع و متن خدشه ناپذیر آئین مسلمانى است و طبعا تمام برداشتها و عقاید و آراى اسلامى قبل از هر چیز باید بر اساس آن کتاب عزیز بنیاد پذیرد، قرنها در تمام جوامع اسلامى از آن میان ایران، مهجور و متروک بود و هرگز به عنوان کتاب مکتب و ایدئولوژى و سیاست و اجتماع و مبارزه و زندگى مطرح نبود.این است که نخستین نداى دردمندانه سید جمال دعوت مسلمانان به قرآن و بهره‏جویى کامل و شایسته، چنان که حقیقت و رسالت قرآن اقتضا دارد، از آن کتاب حیات و زندگى بود.پس از سید نیز تمام متفکران مصلح مسلمان، توجه ویژه‏اى به قرآن و نحوه تلقى و برداشت از آن، پیدا کردند.

بسیارى از تفسیرهایى که در سر تا سر سده چهاردهم نوشته شده است، کم و بیش به نوعى تحت تأثیر شعار اساسى«بازگشت به قرآن»و بطور کلى نوگرایى اسلامى قرار داشتند. 10

نهج البلاغه نیز با همه ارجى که نزد پیشینیان مسلمان، از شیعه و سنى، داشت حدیث دردناکترى داشت.چرا که اساسا در محافل عام و خاص مذهبى ما مطرح نبود، حتى در حد یک کتاب دعا و متن روایى نیز مورد توجه قرار نداشت.شهید مرتضى مطهرى (1298-1358 ش)میزان آشنایى مردم و حتى عالمان دین را در آن روزگار چنین وصف مى‏کند: «...اعتراف مى‏کنم که مانند همه طلاب و همقطارانم با دنیاى نهج البلاغه بیگانه بودم.بیگانه وار با آن برخورد مى‏کردم، بیگانه وار مى‏گذشتم، تا آنکه در تابستان سال 1325 به اصفهان رفتم.تصادف کوچکى مرا با فردى آشنا با نهج البلاغه آشنا کرد، او دست مرا گرفت و اندکى وارد دنیاى نهج البلاغه کرد، آنوقت بود که عمیقا احساس کردم این کتاب را نمى‏شناختم و بعدها آرزو کردم که اى کاش کسى پیدا شود و مرا با دنیاى قرآن نیز آشنا سازد. 11 .»تصادفى نبود که سید جمال، پس از تکیه به قرآن، نهج البلاغه را به معنایى کشف مى‏کند و آن را به دوستش عبده مى‏شناساند.

در چنین شرایطى، در کنار کسانى چون مطهرى و آیت اللّه طالقانى(1329 ق-1358 ش)، استاد شریعتى قرآن و نهج البلاغه را به مثابه دو کتاب بیدارگر و مکتب ساز و حرکت آفرین و الهام بخش مبارزات سیاسى و فکرى و اجتماعى در دست مى‏گیرد و آن دو را مبناى اساسى آموزشها و آثار و آراى خود قرار مى‏دهد.وى در مورد نقش قرآن قاطعانه مى‏گوید: «با مراجعه به این کتاب مقدس(قرآن)مى‏توان جمیع انحرافات فکرى و اعتقادى و عملى مسلمین را...تشخیص داده و راه راست را باز شناخت.بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفاسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست 12 .»

این گرایش قرآنى و توجه به نهج البلاغه جوانان بسیارى را، از وراى انبوه خرافه‏ها و اخباریگریهاى رایج، به سرچشمه‏هاى نخستین اسلام و زلالى وحى«صامت» و«ناطق»آشنا کرد.

چنان که اشارتى رفت، از امتیازات استاد شریعتى دو فرهنگ داشتن ایشان است.این ویژگى از اهمیت خاص برخوردار است.

در 150 سال اخیر، بسیارى از عالمان و روشنفکران داعیه اصلاح گرى داشتند اما غالب اینان یا با فرهنگ و معارف غنى و کهن اسلامى آشنا نبودند و یا زمان و فرهنگ جدید روزگار را درک نمى‏کردند و یا از هر دو بیگانه و تهى بودند.و لذا این طایفه یا اثر تعیین کننده‏اى در پیکار اجتماعى و جهت گیریهاى فکرى و اعتقادى نداشتند و یا اثرات منفى و انحرافى بر جاى نهادند.داعیه دارانى چون سر سید احمد خان هندى(1232-1316 ق)، فتحعلى آخوندزاده و ملکم خان(1249-1326 ق)، على رغم برخى اندیشه‏ها و اثرگذاریهاى اجتماعى مثبت، از این شمارند.

راز خرده گیریهاى شدید و انتقادهاى کوبنده سید جمال به احمد خان در رساله نیچیریه و در یکى از مقالات جمالیه 13 در همین نکته است.

تجربه‏هاى مکرر تاریخى در روند اصلاح گرى دینى و اجتماعى قرن ما روشن مى‏سازد که تنها کسانى قادرند مصلح واقع و صادق و مثبت باشند که هم فرهنگ تاریخى و ملى کهن خود را خوب بشناسند و آن مجموعه را بر اساس ایدئولوژى خالص دینى نقادى و بازسازى کنند و هم با زمان و مسائل عصر و پیچیدگیهاى علوم و فنون و ترفندهاى استعمارى و ایدئولوژى‏هاى این قرن کاملا آشنا باشد و در نهایت علوم و تمدن جدید را بر اساس ایمان کهن و فرهنگ پالایش یافته قدیم استوار سازند اگر غیر از این باشد، مصلحان لزوما به ارتجاع و سنت پرستى عامیانه دچار خواهند شد و هر چیز قدیمى را لزوما دینى و هر پدیده جدید را لزوما بى دینى و کفر خواهند دانست مانند وهابیان، و یا در دام فریباى غرب زدگى و تسلیم در برابر فرهنگ استعمارى گرفتار خواهند آمد و مانند ملکم شعار«اخذ تمدن فرنگى بدون تصرف ایرانى» 14 را سر خواهند داد و عملا جاده صاف کن استعمار خواهند شد.

بى‏گمان یکى از رازهاى موفقیت درخشان کسانى چون سید جمال، اقبال، مطهرى، محمد باقر صدر، طالقانى، استاد شریعتى و دکتر شریعتى در همین حقیقت است.اینان شعار بازگشت به اسلام نخستین را مطرح ساختند اما هرگز در دامن کهنه پرستى و ارتجاع سقوط نکردند، شعار بهره‏گیرى از علوم و فنون جدید را سردادند اما هیچ گاه در دام غرب زدگى و مدرنیسم منحط و استعمارى نلغزیدند.

با اینکه استاد شریعتى بیشترین سالیان عمرش را در جبهه اندیشه و فرهنگ گذراند اما تا آخرین لحظه از مبارزات سیاسى و اجتماعى جدا نشد و همواره در متن درگیریهاى حق و باطل زمان حضور داشت.در مبارزات ملى-اسلامى سالهاى پر شور دهه سى و چهل محبوب‏ترین و مؤثرترین چهره سیاسى و ملى و مذهبى خراسان بود و در«نهضت مقاومت ملى، از برجستگان به شمار مى‏آمد.پس از آن تا واپسین روزهاى عمر رژیم بى‏بنیاد پادشاهى نیز بار پر مخاطره مبارزه را به دوش کشید و رنجهاى بسیارى را در زندانهاى مکرر و بیرون از آن به جان خرید.

بجا خواهد بود که در اینجا از شیرین‏ترین میوه باغستان پر گل استاد شریعتى، شادروان شهید دکتر شریعتى(1312-1356 ش)یاد کنیم.با اینکه مى‏دانیم دکتر شریعتى بر مرید و مرادى و مدح و ثناى معمول میانه‏اى نداشت، در عین حال وقتى که مى‏بینیم خضوع خاصى نسبت به پدر، استاد و مرادش 15 نشان مى‏دهد و او را یکى از معبودهایش و یکى از نخستین سازندگان روحش مى‏شمارد که«هم هنر فکر کردن را» به وى آموخت و«هم فن انسان بودن»را و هم«طعم آزادى، شرف، پاکدامنى، مناعت، عفت روح و استوارى و ایمان و استقلال دل را»به کامش ریخت، 16 نقش تاریخى و اثر وجودى استاد شریعتى آشکارتر مى‏گردد.

هر چند ابعاد و گستردگى و عمق اندیشه و عمل دکتر شریعتى و آثار وجودى‏اش بسیار فراتر از پدر بوده است، اما نباید از یاد برد که اولا او شاگرد برجسته و ممتاز مکتب پدر بود و بسیارى از مایه‏هاى اساسى فکرى و اخلاقى و معنوى را، چنان که خود گفته است، از پدر کسب کرده است و ثانیا، بى‏تردید اگر زمینه سازیها و حرکتهاى روشنگرانه اصلاحى و اندیشه پراکنى‏هاى اصولى و مثبت شمارى اندیشمندان و مصلحان روزگار، از جمله پدر، نبود احتمالا یا شخصیتى چون دکتر شریعتى پدید نمى‏آمد و یا در فضاى تهى و بى‏زمینه، کارى اساسى از پیش نمى‏برد.

خداى آن دو را بیامرزاد و راهشان پایدار و پر رهرو باد.

پى‏نوشتها:

(1).تفسیر آفتاب، ص 218

(2).مقالات جمالیه، ص 165

(3).همان، ص 93-96

(4).سرتاسر مقالات«عروة الوثقى»و نیز«رساله نیچریه»

(5).مقالات جمالیه، ص 34، سید جمال الدین اسد آبادى پایه‏گذار نهضتهاى اسلامى، صدر واثقى، ص 208

(6).مسلمون ثوار، محمد عماره، بیروت، ص 190-191.

(7).یادنامه سید جمال الدین اسد آبادى، سید هادى خسرو شاهى، ص 57

(8).م.آ.13/244

(9).همان

(10).به کتاب تفسیر و تفاسیر جدید اثر بهاء الدین خرمشاهى مراجعه شود.

(11).سیرى در نهج البلاغه، مرتضى مطهرى، ص هشت(مقدمه)

(12).تفسیر نوین، ص هشت(مقدمه)

(13).مقالات جمالیه، ص 94-104

(14).کتاب فکر آزادى و مقدمه مشروطیت فریدون آدمیت، ص 113

(15).م.آ 1/5-47

(16).م.آ.13/325